



تقریر درس خارج فقه الصلاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام مرتضى اسديان	جلسه	۸۳	تاريخ	۱۴۰۱/۰۲/۳۱
عنوان اصلی درس	نماز مسافر				
فصل سوم	شرائط وجوب تقصير				
شرط اول	قطع مسافت				
شرط دوم	قصد مسافت				
شرط سوم	استمرار قصد				
شرط چهارم	سفر، سفر معصيت نباشد				
فروعات مسأله					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

پیش درآمد

بحث امروز ما در فرع دهم از فروع متعلق به سفر معصیت است. فرع دهم درباره سفری است که در یک مسافتی انجام می گیرد که غایت حرام در وسط این مسافت قرار گرفته است. اصل فرع این است که سفر، در مسافتی قرار می گیرد که آن غایت حرام که سفر برای آن غایت انجام می گیرد این در وسط راه قرار گرفته است. مرحوم سید یزدی چنین می فرماید:

«إذا كانت الغاية المحرمة في أثناء الطريق لكن كان السفر إليه مستلزماً لقطع مقدار آخر من المسافة فالظاهر أنَّ المجموع يعدّ من سفر المعصية بخلاف ما إذا لم يستلزم»^۱.

فروض مسئله

این مسئله و این فرع با این کلیتی که مرحوم سید فرموده است، نیاز به تفصیل و توضیح دارد. ما می گوئیم چهار فرض در این مسئله وجود دارد:

۱. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج ۲، ص: ۱۲۷

فرض اول

فرض اول این که آن جزء واقع بعد از مکان غایت، جزئی باشد که قطع آن، مقدمه وصول به آن غایت است. مثلاً فرض کنید که کسی بخواهد به شهری برود. شهری که مثلاً فرودگاه یا ایستگاه قطار ندارد. اما این فرودگاه یا ایستگاه کمی پایینتر از آن شهری است که غایت او در آن شهر است. مثلاً بخواهد به دزفول برود. ولی اگر بخواهد به دزفول برود باید ابتدا به اندیمشک برود سپس به دزفول برسد یا از اهواز دوباره به دزفول برگردد؛ یا مثلاً به شهری برود که ایستگاه قطار در آن نباشد بلکه ایستگاه قطار پایینتر باشد. آن غایت حرامی که بخواهد مرتکب شود در آن شهری است که ایستگاه قطار پایینتر از آن باشد. برای اینکه به محل غایت محرمه اش برسد باید بیش از مسافت تا آن غایت طی کند. باید برود و دوباره برگردد؛ اگر به این شکل شود، این مسافت اضافی که زائد بر مکان الغایه اوست، مقدمه به وصول آن مکان غایت است. گرچه مثلاً مقصدش فلان شهر است، منتها برای اینکه به آن شهر برسد، ناچار است با یک وسیله نقلیه به یک منطقه ای بالاتر از آن شهر برود و دوباره به آن شهری که غایت محرمه اش در آنجا قرار دارد، برگردد. در این صورت بدون شک همه این سفر، سفر حرام حساب می شود. چون آن مقدار زائد بر غایت محرمه اش یا به مکان غایت محرمه اش مقدمه رسیدن به آن مکان الغایه است. ولو مکان الغایه در وسط راه قرار می گیرد. اما رسیدن به آن وسط راه، متوقف بر قطع مسافت بیش از مسافتی تا آن مکان است. این فرض، فرض معلوم نتیجه است. قطعاً در این فرض، باید نماز تمام بخواند. و همه این سفر، سفر معصیت حساب می شود. شاید مرحوم سید در این فرعی که مطرح می کند این فرض، در نظرش بوده که می فرماید: «لکن کان السفر إلیه مستلزماً لقطع مقدار آخر من المسافة» بعد فرمود: «فالظاهر أنّ المجموع يعدّ من سفر المعصية». به هر حال تمام اجزای سفر، همه از جزء سفر معصیت می شود. البته یک قید به فرض اول اضافه می کنیم و آن قید این است که این غایت محرمه هم تحقق پیدا می کند؛ یعنی کسی که می خواست برود به غایت محرمه در شهر فلان، بعد برای رسیدن به آن شهر به یک مسافت دورتر باید می رفت و سپس به آن شهر برمی گشت تا آن غایت محرمه اش محقق کند. باید این غایتش محقق بشود. حالا این غایت محرمه اش هر چه می خواهد باشد، قتل نفس محترمه ای باشد، شرب خمری باشد یا ...

بنابراین در فرض اول، باید فرض را بر این بگیریم که این غایت محرمه تحقق پیدا نکند.

فرض دوم

فرض دوم همان فرض اول است؛ یعنی باز برای اینکه به یک مکانی برسد که غایت محرمه اش تحقق پیدا کند ناچار بود که مقدار زایدی از مسافت را طی کند تا به آنجا برسد؛ ولی با این تفاوت که بعد از رسیدن، نتوانست آن غایت محرمه اش را محقق کند. فرض کنید آن کسی را که می خواست بکشد، نبود، یا آن حرامی را که می خواست مرتکب بشود زمینه اش فراهم نبود؛ اینجا اگر نماز تمام خوانده بود باید نمازش را اعاده کند؛ چون خیال می کرد که نمازش، نماز تمام است و نماز تمام خوانده بود. حالا چرا باید اعاده کند؟ چون این تجزّی است. و ما قبلاً گفتیم که تجزّی لیس حراماً. پس سفری که تجزّیاً انجام می گیرد، سفر معصیتی که معصیتش، معصیت من باب تجزّی است نه معصیت واقعی؛ گفتیم چنین سفری لا یجب فیه التمام بل یجب فیه القصر؛ چون سفر معصیت نیست کان یتوهم توهماً؛ خیال می کرد سفر

معصیت است بعد انکشاف که سفر معصیت نبود؛ لذا نماز هایی که تمام، خوانده را باید اعاده کند. و اگر نخوانده بود، باید قصر بخواند.

فرض سوم

فرض سوم این است که آن جزء زاید مقدمه وصول به مکان غایت محرمه نباشد؛ ولی خودش بخاطر اینکه برای غایت دیگری مثلاً گردشی کند یا خریدی بکند؛ علاوه بر آن غایت محرمه به یک سفری می رود و سفر خودش را طولانی می کند تا به آن غایت محرمه برسد. سفری که انجام می دهد می خواهد آن غایت محرمه ای که دارد در شهر مثلاً الف تحقق دارد، باید به آن شهر الف برسد منتهی متعمد است برای اینکه بخواهد به شهر الف برسد می گوید در همین راه از شهر الف عبور کند و چند شهر را برگردد و دوباره برگردد و آن غایت محرمه را انجام بدهد؛ این فرض سوم است. این فرض سوم برگشت دارد به آن فرع سادسی (فرع ششم) که گفتیم سفر از لحاظ غایت، مرکب است. غایت مرکب از معصیت و طاعت است، یا معصیت و عدم معصیت. دوتا غایت، سه غایت یا چهار غایت که یکی از غایات، سفر معصیت است. در آنجا گفتیم چند فرض فرض داریم: هم طاعت داعوتی استقلالی داشته باشد هم معصیت؛ یا اینکه معصیت داعوتی استقلالی داشته باشد و غیر معصیت، داعوتی تبعی داشته باشد. یا فروعی دیگر. این سه فرع که در هر سه فرع، معصیت، داعوتی استقلالی دارد به نحوی که در این سفری که معصیت، داعوتی استقلالی داشته باشد، دواعی دیگری غیر از معصیت هم داشته باشد مثلاً خرید یا گردش، ولی اینها به تبع هستند یعنی به خاطر اینها سفر نرفته بلکه برای آن غایت محرمه، سفر کرده اما در ضمن سفر چیزهای دیگر اضافه می شود دعاوی دیگر دعاوی معصیت نیست. یکی این فرض است؛ یکی اینکه، هم معصیت هم طاعت هر دو داعوتی استقلالی داشته باشند. یکی هم اینکه اصلاً غیر از معصیت چیز دیگری داعوتی نداشته باشد. در این سه فرض خلاصه ملاک این است که داعی معصیت داعوتی استقلالی باشد؛ چه داعوتی دیگه ای هم وجود داشته باشد یا نه، چه داعی طاعتی هم کنارش باشد و آن هم استقلالی باشد یا نباشد؛ ولی داعی معصیت، استقلالی باشد؛ گفتیم همه فروع مربوطه به استقلال داعوتی معصیت موجب آن می شود که سفر حرام می شود و سفر سفر معصیت به شمار می آید و وجوب تمام، بر چنین معصیتی بار خواهد شد. بنابراین در این فرض سوم که فرض بر این است که غایت محرمه اش در وسط راه است به این معنا که آن راه اضافه ای که می رود برای دعاوی دیگر است. برای گردش، برای خرید، برای صله رحم یا هر چیزی، ولی داعی گناه که در وسط این راه قرار می گیرد داعی استقلالی است، چه داعی دیگر هم داعوتی استقلالی داشته که هر دو داعی باشند یا داعوتی استقلالی نداشته باشد بلکه تبعی باشد؛ در این فرض سفر، سفر حرام است و یجب علیه فیه التمام.

فرض چهارم

فرض سوم گفتیم به شرط اینکه جزء زائد، مقدمیت داشته باشد برای داعی معصیت؛ اما فرض رابع این است که این جزء زائد مقدمیت نداشته باشد؛ هیچ ربطی به داعی معصیت نداشته باشد. برود سفر معصیت مرتکب بشود بعد برای غایت دیگر هم سفر را ادامه بدهد؛ اگر چنین باشد که آن سفر زائد برای این سفر معصیت (برای این داعی معصیت)

مقدمه نباشد؛ در چنین جایی قبلاً هم گفتیم این مقدار زائد، سفر معصیت به شمار نمی آید هرچند این سفر سفر واحدی به شمار می آید.

ما سابقاً یک تفصیلی دادیم که چنین تفصیلی هم مهم بود. گفتیم فرق بین وحدة السفر و بین وحدة الحكم؛ ممکن است سفر، سفر واحدی باشد، منتهی در این سفر یک جزء از این سفر معصیت حساب می شود جزء دیگر این سفر، سفر معصیت به شمار نمی آید

تلازمی بین وحدة السفر و وحدة الحكم وجود ندارد؛ اگر این سفر سفر واحدی است اما در این سفر واحد، نصف اول این سفر برای صید است (برای غایت محرمه است) غایت محرمه اش را که انجام داد دوباره همان سفر را ادامه می دهد، اصلاً فاصله ای هم نمی افتد بین این جزء و آن جزء، لکن آن جزء دیگر برای غایت دیگری است؛ یک موقع این چنین است که اصلاً دو سفر است یعنی یکی غایت محرمه دارد و این غایت محرمه را که انجام می دهد در همان محل انجام غایت محرمه قصد اقامت ده روزه دارد، دیگر آنجا وطنش است بعد دوباره ادامه می دهد برود جای دیگر، این سفر دو سفر می شود؛ چون اینجا قصد اقامت یا مرور به وطن موجب قطع سفر می شود؛ و سفر را دو قسمت می کند؛ اما اگر چنین نیست، قصد اقامتی در میان راه اتفاق نمی افتد. چرا می گوئیم سفر واحد است، سفری واحد است چون هشت فرسخی است یک سفر هشت فرسخی دارد انجام می دهد اما همین یک سفر هشت فرسخی از نظر حکم تقسیم می شود به بخش اول سفر که حلال و بخش دوم آن حرام است ولو مابقی سفر بعد از ارتکاب حرام، هشت فرسخ نباشد اما چون ادامه سفر اول است وحدة السفر است. یعنی قصد اقامت ده روز متخلل نمی شود مرور به وطن متخلل نمی شود، اتفاق نیفتاده است سفر قطع نشده است بلکه سفر همان ادامه سفر اول است، شاید یک روز یا دو روز در آن محل اقامت (محل گناه) توقف می کند اما بعد، سفر را ادامه می دهد به هشت فرسخی؛ لازم هم نیست از باقیمانده سفر، هشت فرسخ مانده باشد؛ یا فرض کنید باقیمانده سفر هشت فرسخ است حالا هشت فرسخ باشد یا نباشد از این نظر فرقی ایجاد نمی کند؛ مهم این است که سفر، سفر واحدی است؛ اما همین سفر واحد در بخش اول از این سفر قصد به یک غایت محرمه است اما وقتی که آن غایت محرمه را انجام داد بعد از آن غایت محرمه، دیگر غایت محلله ای دارد؛ این بخش دوم سفر گرچه بخشی از یک سفر واحد است اما حکمش متفاوت است.

اما اگر جزء زاید سفر اصلاً با غایت دیگری تحقق پیدا کند -مقدمیت هم ندارد برای این غایت محرمه- در این صورت در حکم، مستقل است از جزء قبلی و سفر، سفر معصیت نخواهد بود؛ در این جزء بعدی یجب علیه القصر لا یجب علیه التمام.

بنابراین وجوب التمام، مشروط به این است که سفر، سفر معصیت بشود و سفر معصیت به این است که یا خود سفر معصیت باشد یا غایت این سفر معصیت باشد؛ لذا اینجا که معصیت بودن سفر ملاکش معصیت بودن غایت سفر است؛ یک وقت سفر، سفر با وسیله غضبیه است که خود سفر، حرام است؛ اینجا دیگر حرفهایی که گفتیم نیست. در این صورت چه در فرض وصول به غایت محرمه - اگر داشته باشد - و چه نرسیدن، همه این سفر، سفر حرام است. خلاصه اینکه بحثش، بحث دیگری است. بحث ما در آن جایی است که حرمت سفر، به دلیل حرمت غایت است نه به دلیل حرام بودن خود این سفر بنفسه، اینجا است که تفصیلاتی که گفتیم جاری خواهد شد.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ